

## فهرست



۶	یادداشت ویراستار
۷	پیشگفتار: ویوالدی بازیافته
۱۳	فصل یکم: کشیش و استاد موسیقی
۳۷	فصل دوم: ویوالدی و ایرا
۴۷	فصل سوم: ل'استرو آرمونیکو
۵۵	فصل چهارم: جادوگر ویولن
۶۷	فصل پنجم: «چهار فصل»
۷۷	فصل ششم: ونیز، مانتووا و ژم
۸۹	فصل هفتم: موسیقی کلیسایی
۱۰۵	فصل هشتم: حامیان هنری، سفرها و خواهان ژبرو
۱۲۵	فصل نهم: ویوالدی و امپراتور شارل ششم
۱۳۹	فصل دهم: گولدونی و ویوالدی
۱۴۹	فصل یازدهم: دردهای فیژارا
۱۸۳	فصل دوازدهم: واپسین سفر، مرگ در وین
۱۹۳	پسگفتار: ارتباط با خاندان دورانشو
۱۹۹	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۱: اجراهای ایرایی ویوالدی
۲۰۹	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۲: فرم ریتورنلوی ویوالدی
۲۱۱	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۳: تنظیم‌های باخ
۲۱۲	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۴: مجموعه‌های منتشرشده از آثار ویوالدی
۲۱۴	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۵: نظر کلیدبر درباره‌ی کاپوتسای اوفتباخ
۲۱۵	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۶: موسیقی کلیسایی ویوالدی
۲۲۰	ضمیمه‌ی شماره‌ی ۷: بازگردان چند متن مقدس
۲۳۱	گزیده‌ی کتابشناسی
۲۳۲	ویوالدی، گاه‌شمارها و گزارش‌ها
۲۳۳	واژه‌نامه
۲۳۸	نمایه
۲۴۶	منابع و مآخذ تصویرها

## فصل دوم

### ویوالدی و آپرا



هندل در یکی از روزهای سال ۱۷۰۹ وارد ونیز شد. زندگینامه‌نویس او، مترینگ، وقایع را چنین بیان می‌کند که «ونیز خانه‌ی دوم او محسوب می‌شد. اولین باری که او را در این شهر کشف کردند، در یک بالماسکه، نقاب بر چهره، هارپسیکورد می‌نواخت. برحسب تصادف [دومینیکو] اسکارلاتی هم آنجا بود و با تأکید گفت که صاحب چنین پنجه‌ای کسی نمی‌تواند باشد مگر آن زاکسین مشهور، و یا خود شیطان...»<sup>۱</sup>

از گفته‌های مختلف چنین برمی‌آید که هندل بایستی هنگام برگزاری کارناوال در ونیز بوده باشد. در عید ظهور مسیح سال ۱۷۰۹، ونیز و آبراهه‌هایش تماماً یخ زده بودند. یخ روی تمامی کانال‌ها را پوشانده بود. مردم مسافر شمالی ما یعنی فریدریش چهارم پادشاه دانمارک و نروژ را متهم می‌کردند که چنین سرمای مفرط و بی‌سابقه‌ای را از سرزمین خود به ارمغان آورده است. پادشاه ناشناس بار دیگر به پیتا رفت، اما برای شرکت در یک مجلس رقص بزرگ در کاخ فوسکارینی ناچار شد زود آنجا را ترک کند. پادشاه با رقصیدن با خانم موچنیگو، و بعد با کاترینا کوئرینی، زیباروی مشهوری که «ثروتش کمترین امتیازش محسوب می‌شد»، جشن‌های کارناوال را افتتاح کرد. هنگام رقص گردن‌بند مروارید کاترینا پاره شد و پادشاه خم شد تا مرواریدها را برای او جمع کند. شاید این همان مجلسی بوده باشد که هندل ناشناس نیز در آن اسکارلاتی و پادشاه سرزمین‌های شمالی را با نوازندگی خود به شگفت آورد.<sup>۲</sup>

ونیز یخ‌بسته برای همگان جالب و جذاب بود: می‌توانستید از مستره تا میدان سان مارکو را روی یخ لیز بخورید و طی کنید. کالسکه‌ها در امنیت کامل روی آبراهه‌های یخ‌زده رفت و آمد می‌کردند. در همین جو و فضای قندیل‌بسته بود که ویوالدی کار خود را از دست داد و هندل با لیبرتویی نوشته‌ی حامی هنرپرور خود، کاردینال وینچنتسو گریمانی، نایب‌السلطنه و عضو یک خاندان قدیمی ونیزی، پا به میدان گذاشت. طبیعتاً این لیبرتو — که برای بازگشایی تئاترو

## فصل یازدهم

### درس‌های فِرّارا



اکنون به تنها فصل کاملاً مستند زندگی و یوالدی می‌رسیم: دلسردی مرگ‌آور او و بالأخره کوشش‌های بی‌حاصلش برای ساختن اپرا در فِرّارا. دو اپرایی که در ۱۷۳۷ در این شهر به اجرا درآمدند *دیمتریو* و *اسکندر* در هند نام داشتند، که *لیبرتوی* هر دو از *متاستازیو*، و موسیقی‌شان از *هاسه* بود، و توسط *ویوالدی* تنظیم («ویرایش») شده بودند. «کشیش *سرخ‌موی*» با مارکی *گوئیدو پنتی‌ولیو* مکاتبه داشت، و این نامه‌های دستنوشته — تنها دستنوشته‌هایی که به خط خود *ویوالدی* باقی مانده‌اند — همراه با فزازهایی از پاسخ‌های مارکی، ارزشی بی‌مانند دارند. بخشی از این مکاتبات در سال‌های پایانی قرن نوزدهم در بایگانی دولتی (Archivio di Stato) شهر فِرّارا کشف شده، و از آن به بعد نامه‌های بسیاری از همین گروه پیدا شده است. مجموعه‌ی کامل آن‌ها به زبان ایتالیایی در نشریات بسیاری منتشر شده‌اند، که هر یک تا حد معینی اعتبار دارند، و *فرانچسکو دِگِرادا* اخیراً در این مورد تحقیقات جالب‌توجهی به عمل آورده است.<sup>۱</sup> چون برخی از این نوشته‌ها هنوز در مالکیت خصوصی قرار دارند، آگاهی ما از وجود و متن بیشتر آن‌ها برگرفته از بازنوشته‌هایی است که در تمام موارد هم موثق نیستند.

*گوئیدو پنتی‌ولیو*، پسر دوم خانواده، همانگونه که رسم خانواده‌های ایتالیایی (و انگلیسی) در آن روزگار بود، برای خدمت کلیسا در نظر گرفته شده بود. او، که تحت حمایت و سرپرستی *عمویش*، *کاردینال کُرَنلیو*، تحصیلات خود را در رم دنبال می‌کرد، به احتمال زیاد *ویوالدی* را در همین شهر ملاقات کرده و دوستی خود را با او آغاز کرده بود. با مرگ برادر بزرگ‌تر، *گوئیدو بزرگ* خانواده شد و مجبور شد به فِرّارا بازگردد تا وظایف تازه‌ی خود را برعهده گیرد، و از آینده‌ی احتمالاً نویدبخش خود در کلیسا چشم‌پوشی کند. *پنتی‌ولیو* مثل اعضای بیشتر خانواده‌های اشرافی ایتالیایی، که یا آواز می‌خواندند یا سازی می‌نواختند، ماندولین می‌زد: احتمالاً *ویوالدی* هم چند قطعه‌ای برای او نوشته — چندتایی در کتابخانه‌ی *تورینو* هستند — یا به هر حال چند



## فصل دوازدهم

### واپسین سفر: مرگ در وین



آخرین فصلی بزرگ کاری و یوالدی در تماشاخانه‌ی سان آنجلو در ۱۷۳۸، شامل سه اثر تازه بود، که دوتای آن‌ها به‌واقع پاستیچو بودند. اولی پیشگوی عالم غیب در سینیا نام داشت که سراسر کار و یوالدی بود؛ سپس نوبت به *آرمیدا* در سرزمین مصر رسید، که در آن هنگام بیست سال از ساختش می‌گذشت و در بازنویسی به صورت یک پاستیچو درآمده بود؛ سومی هم پاستیچویی به نام *رزمیرا* بود. ظاهراً و یوالدی به تدریج به سوی موقعیتی تازه کشیده می‌شد که در آن بیشتر به عنوان «ویراستار» یا «تنظیم‌کننده»ی اپرا ستوده می‌شد تا به عنوان سازنده‌ی اصل اثر. در ۱۷۳۹ نوبت به آخرین اپرای و یوالدی برای سان آنجلو، یعنی *فراسپه*، رسید که قبل از اجرای شیرویه، پادشاه ایران در شهر آنکونا به صحنه رفت؛ شیرویه... بازسازی اپرای سال ۱۷۲۷ بود، که دوباره توسط خود آهنگساز به صورت پاستیچو تنظیم شده بود. اپراهای و یوالدی دیگر محبوب نبودند. یکی از اپراهای بازسازی‌شده‌اش هیچگاه رنگ صحنه را ندید.

و یوالدی لیبیرتوی اصلی *رزمیرای وفادار* را به فریدریش مارگراوه‌ی براندنبورگ، تقدیم کرد، که با او در ارتباط بود.

#### حضرت والا

امیدوارم تکریمی را که در قلب سرسپرده‌ی خود همراه با جسارتی سرورآمیز تقدیم حضورتان می‌کنم، به همان صورتی که هست پذیرا باشید، زیرا من هیچگاه شاهزادگان را هم پایه‌ی شما نمی‌شمارم. امتیاز شما عظمت قلب پاک و والای شما است، در حالی که دیگران به تحفه‌های ناچیزی که دریافت می‌کنند، دلخوش می‌دارند. پس ای بزرگ‌زاده، این درام را که از خامه‌ی سرخوش سیلویو استامپیلیا (Silvio Stampiglia) تراویده، همراه با تقدیم‌نامه‌ی من به حضور خود